

نقش زنان در انقلاب ایران

✘ انقلاب ایران و نگرانی‌های ضد آرمانی
گفتگو با مهرداد درویش پور

درست است که زنان در این دوره پس از زمین خوردن دراماتیک در انقلاب ایران از هر فرصتی که پیش‌روشان قرار گرفت، سود جستند و خود را بالا کشیدند و به بزرگترین چالشگر نظام کنونی بدل شدند. اما همچنان ما نیازمند بررسی ریشه‌های این باخت تاریخی زنان در انقلاب ایران هستیم که می‌بایست عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر بررسی شود.

چرایی حضور فعال زنان در انقلاب ایران را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

انقلاب به خودی خود عموماً نوعی بیداری سیاسی و مشارکت همگانی را در بر دارد. هنگامی که جامعه طغیان می‌کند، زنان نیز همچون نیمی از آن به حرکت در می‌آیند. انقلاب ایران زنان را از خانه به خیابان کشید. این یکی از دستاوردهای مثبتی است که در درازمدت در رشد خودآگاهی جنسیتی زنان ایران نقش داشت. زنان در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطه و در جریان مبارزات ملی کردن صنعت نفت نیز نقش مثبت و فعالی داشتند. پرسش این نیست که چرا زنان در انقلاب شرکت کردند. زنان همچون نیمی از جامعه به مانند مردان ناخرسند از دیکتاتوری سیاسی، کودتای سال ۳۲، وابستگی به قدرت‌های خارجی، شکافهای طبقاتی و فسادها اجتماعی (رشوه‌خواری و فساد دربار) به حرکت در آمدند. نکته اینجا است که چه شد که در جریان انقلاب ایران، زنان با خواست مستقلی پا به میدان نگذاشتند؟ یا بدتر از آن چرا بخش بزرگی از آنان از خمینی و تفکری دفاع کردند که آشکارا در سال ۴۲ مخالفت خود را با حق رای زنان و دیگر حقوق بهبود یافته‌شان در عصر پهلوی نشان داده بود؟

پرسش این جا است که به ویژه زنان قشر متوسط شهری چرا بیشتر در تظاهرات حضور یافتند که گفتمان‌های خشن و واپس‌گرایانه مردسالارانه را تقویت کرد؟

من به پاسخ این سؤال برخوادم گشت. اما اشاره کنم که این تنها بعد از انقلاب و با نخستین فرمان خمینی برای اجباری کردن حجاب بود که زنان مدرن طبقه متوسط دریافتند که چه کلاه بزرگی بر سرشان رفته

است و تلاش کردند در نخستین تظاهرات گسترده مستقل زنان در اسفند ماه ۱۳۵۷ به اجباری شدن حجاب اعتراض کرده و برای جلوگیری از پایداری شدن حقوق خود به گونه ای مستقل اعتراض کنند. طرفه آن که این حرکت حتی با نكوهش بخش مهمی از اپوزیسیون سکولار در آن دوره روبرو شد! امری که نه تنها نشان از عمق نفوذ اندیشه های مرد سالارانه در میان اپوزیسیون حتی سکولار داشت، بلکه نشان داد چرا سرنوشت زنان را تابع جنبش های همگانی ضد امپریالیستی، اسلامی و یا حتی ملی کردن، می تواند به حاشیه راندن خواست های آنان منجر شود.

به هررو قبل از تظاهرات اسفند ماه ۵۷ ردپایی از حضور اجتماعی مستقل و گسترده زنان در مبارزاتی که در آن شرکت داشتند چندان به چشم نمی خورد. بخش بزرگی از زنان همچون توده ای بی شکل در یک جنبش همگانی شرکت کردند و در نهایت به سربازان انقلاب اسلامی شده بدل شدند. زنانی هم که با گروه های چپ گرا و یا مجاهد و گروه های دیگر همراه شدند، در پیش از انقلاب به ندرت از خواست های مستقل زنان سخن به میان آوردند. البته گفتمان های زن ورانه و خواستهای زنانه در میان برخی روشنفکران منفرد و برخی محافظ کوچک به چشم می خورد اما کمتر از بردی اجتماعی برخوردار بود. بهرو حضور گسترده زنان در انقلاب ایران و پیامدهای بس دراماتیک آن یکی از بزرگترین ناسازه های انقلاب ایران است که نشانه اسکیزوفرنی فرهنگی نیرومند در اذهان آن جامعه است. پرسش این جا است که آیا بخش مهمی از زنان دانسته علیه حقوق خود به اسلام گرایان سیاسی گرویدند که یکی از زن ستیز ترین حکومت های معاصر بشری را پی ریخت و اقتدار خود را از همان آغاز با خواست تشدید کنترل جنسیتی علیه زنان به نمایش گذاشت ؟

و یا آن که زنان با آرزوهای دیگری در انقلابی شرکت کردند که از پیامد آن برای خود بی خبر بودند؟

این واقعیتی است که نفس از خانه بیرون آمدن و وارد اجتماع شدن زنان، سنت ها و اقتدار پدرسالارانه در خانه را با چالشی میلیونی روبرو کرد، امری که میتواند به رهائی زنان از این سنت ها کمک کند. اما نتیجه حضور میلیونی زنان در انقلاب، به از دست رفتن بسیاری از حقوق آنها منجر شد. هر چند انکار نشدنی است که بیداری سیاسی و خودآگاهی جنسیتی در این راه پر هزینه نصیب زنان شد که شاید بدون آن به این سادگی به آن دست نمی یافتند. امروز زنان ایران مهمترین چالشگر استبداد دینی حاکم و پیشقراول گذار به مدرنیته در ایران هستند که من بیش از این به تفضیل به کم و کیف

آن پرداخته ام.

جامعه‌ای که در آن انقلاب ۵۷ روی داد و موقعیت زنان در آن چگونه بود؟

از آغاز مدرنیزاسیون در ایران، جامعه به گونه‌ای چند پاره و ناموزون رشد کرده است. برخی از اقتصاد دانان برآنند اقتصاد سرمایه داری پیرامونی به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر رشد شدید ناموزون را در بر دارد. در ایران در کنار رشد بورژوازی نوپا و کارگران صنعتی و طبقه متوسط مدرن شهری، پدیده‌هایی همچون بازار سنتی، حاشیه‌نشینان شهری، اقتصاد روستایی و زندگی ایلاتی نیز در فرایند توسعه پابرجا باقی مانده بود. به یک معنی ساختارهای متضاد اجتماعی و فرهنگی در ایران زیستی هم‌زمان و در کنار یکدیگر داشتند، بی آن‌که به این تضاد و پیامدهای آن نگاهی آسیب‌شناسانه صورت گیرد. تهران که پیشرفته‌ترین شهر ایران است خود به تنهایی نمونه‌زمختی از این زیست و توسعه تضادمندی بود که در آن این ناموزونی به چشم می‌خورد. از یک سو در شمال شهر و مناطق مرکزی تهران مهمترین جلوه‌های مدرنیزاسیون در ساختمان‌سازی، خودروهای آخرین مدل، جاده‌سازی، رشد مراکز فرهنگی و علمی و حضور فزاینده زنان در بسیاری از بخش‌های اداری، خدماتی و فرهنگی شهر به چشم می‌خورد. از سوی دیگر چند کیلومتر دورتر خانه‌های کاه‌گلی، محیط‌های پراز آلودگی و فقر، فرهنگ نیمه‌روستایی، بسته، مذهبی و تعصب‌آلود و گاه شدیداً لمپنی و زن‌ستیز در جنوب تهران و یا حاشیه‌های شهر آن وجود داشت که نشان از وجود حقیقت دیگری داشت. شاید این زیست و رشد شدیداً نامورون است که به گفته شایگان نوعی اسکیزوفرنی فرهنگی را در میان ما رشد داده است که به سادگی با عناصر سخت متضاد فرهنگی سنت و مدرن خو گرفته ایم و تضادی هم در آن نمی‌بینیم که در پی رفع آن باشیم.

در ایران دوران انقلاب هم گروه‌های سکولار و تجدد طلب که تمایلات غربی یا چپ‌گرایانه داشتند، هم گروه‌های سنتی مذهبی و دینی که افکار واپس‌گرایانه‌ای و زن‌ستیزانه‌ای را نمایندگی می‌کردند، و هم شبه‌مدرنیزم پهلوی در تکاپو بودند. از یک سو شاهد بهبود موقعیت زنان بودیم. گسترش سواد آموزی، تحصیلات دانشگاهی، رشد شهرنشینی، رشد مراکز فرهنگی و خدماتی و انقلاب سفید شاهانه بهرو به افزایش مشارکت زنان در بازار کار و بهبود حقوق زنان در خانواده، حضور زنان در سپاه دانش و بهداشت منجر شد که جلوه‌های از گام برداشتن به سمت مدرنیزاسیون را به نمایش می‌گذاشت. همزمان اما با پادشاهی

روبرو بودیم که در مصاحبه های رسمی خود با خبرنگاران غربی نیز حاضر نبود زنان را دارای عقل و توان برابر با مردان بخواند و تصویر از زن بیشتر تا سرحد معشوقه ای سکسی، مادری فداکار و همسری وفادار که سرویس دهنده مرد خانه است، تقلیل می یافت.

از آن گذشته وجود سلطنت مطلقه خود نشانه حضور قدرتمند اندیشه های پیشا مدرنی بود که سعی می کرد با اقتدار موروئی و انکار حق شهر وندی جامعه را اداره کند. ایران عصر پهلوی جامعه ای بود که به موازات توسعه اقتصادی از توسعه سیاسی برخوردار نبود. در سال ۵۷ نیز با جامعه ای روبرو بودیم که نه کلام دمکراتیک در آن گسترده بود و نه آگاهی عمومی از حقوق شهروندی توسعه یافته بود و نه کلام زنورانه جز در دیدگاه های معدودی از روشنفکران همچون فروغ فرخ زاد جایگاه برجسته ای داشت. یک میل طبقه متوسط شهری توسعه یافته به مشارکت سیاسی در کنار یک نارضایتی عمومی که تمام نابسامانی های جامعه را به شبه مدرنیسم پهلوی مرتبط می دانست و همزمان حضور گروه های قدرتمند واپس گرایی که سودایی دیگر در سر داشتند منجر به انقلاب شد. هر چه بود کلام انقلاب ایران یک سره پدرسالارانه بود و خواست و آگاهی جنسیتی در رخداد آن نقشی نداشت.

پس خواستهای اصلی مردمی که انقلاب کردند چی بود؟

گروه های متضادی با خواستهای متفاوتی در این جنبش شرکت کردند. آنچه که خواست همگانی بود در واقع قطع نفوذ آمریکا در ایران و ایجاد یک کشور مستقل بود که تحت تاثیر گفتمان ضد امپریالیستی حاکم بر ایران و جهان فراگیر شد. البته تفاوت های بسیار چشم گیری در بین طبقات گوناگون اجتماع و گروه های سیاسی وابسته به آنها نیز مشاهده می شد. مثلاً دهقانان آخر از همه به انقلاب پیوسته بودند. گروه های اتنیک از خلأ قدرت استفاده کردند و سعی کردند خواست های خودمختاری طلبانه و ناشی از تبعیض قومی را برجسته بکنند. کارگران صنعتی در جریان انقلاب گرچه تشکل مستقلی نداشتند ولی بعنوان یک نیروی قدرتمند در انقلاب عمل کردند و جز کارگران صنعت نفت عمدتاً خواستی صنفی داشتند. در این میان تجار بازار و حاشیه نشینان و دانشجویان اسلامی گروه های اصلی بودند که به پایگاه اسلام گرایی سیاسی بدل شدند. اسلام گرایان سیاسی تنها نیرویی بودند که بدلیل نفوذ مذهب در جامعه، مساجد و همکاری های نظام با آنها و نفوذ پدرسالاری در جامعه بیشترین زمینه را برای رشد پیدا کردند و دیگران را با خشونت به حاشیه راندند. در این میان زنان تنها نیرویی بودند که کمتر از همه با خواستی مستقل و مربوط به خود پا

به میدان گذاشتند و بیشتر از همه نیز قربانی شدند. شاید تنها جذبه حضور میلیونی در خیابان و پا از خانه به میدان اجتماع گذاشتن بود که هویتی سوای آن چه پیشتر با آن روبرو بودند و قناعت به خواست های عمومی بود که آنان را به حضور قدرتمند در انقلاب کشاند. درست است که زنان در این دوره پس از زمین خوردن دراماتیک در انقلاب ایران از هر فرصتی که پیش روشن قرار گرفت، سود جستند و خود را بالا کشیدند و به بزرگترین چالشگر نظام کنونی بدل شدند. اما همچنان ما نیازمند بررسی ریشه های این باخت تاریخی زنان در انقلاب ایران هستیم که می بایست عمیق تر و همه جانبه تر بررسی شود.

انقلاب ۵۷ از منظر تئوریهای جامعه شناسی انقلاب و رویکرد زنان چگونه قابل تبیین است؟

در بررسی جامعه شناسانه انقلاب ایران چند نگاه وجود دارد. ۱ - نگاهی که امروز کمرنگ شده است، از شکست انقلاب سخن می گویند که ناشی از پیروزی خمینی و دزدیده شدن انقلاب توسط روحانیت است. این ساده ترین تحلیل از دینامیسم انقلاب سال ۵۷ جامعه ایران است که در نزد چپ گرایان طرفداران پر و پا قرصی دارد. ۲ - آلن تورن جامعه شناس فرانسوی نگاه دیگری دارد که انقلاب ایران را انقلابی ضد تجدد می داند. او معتقد است که حکومت پهلوی تجدد را نمایندگی می کرد که به بهبود موقعیت زنان نیز منجر شد و گروه های سنتی و واپس گرا آنرا تهدیدی علیه حیات خود دیدند و هم از این رو انقلاب اسلامی ایران را آفریدند. به این معنی از انقلاب اسلامی بعنوان بازگشت هزاره گرائی نام برده می شود و ذات این انقلاب واپس گرا و نوعی قیام علیه تجدد طلبی و پیامدهای آن شناخته می شود و هم از این رو بر آنست که از همان نخست روشن بود که انقلابی دینی و زن ستیزانه است. این نظر در میان گروه های هواه خواه سلطنت و برخی از روشنفکران راست ایرانی طرفدار دارد و در سالیان اخیر گسترش پشیمانی از انقلاب این نظریه را پرنفوذتر کرده است. ۳ - نظریه سوم از منظر پسا مدرنیستی به انقلاب ایران نگاه کرده و بر آن است که در انقلاب انگیزه های مادی نقش چندانی نداشت و آنرا باید بیشتر انقلابی "معنوی" برای جبران تحقیری ملی و تظلم خواهی انسان شرقی جهان سومی ایرانی دانست که مایل است اعتماد به نفس در هم شکسته خود و شاید اقتدار پیشین خود را در جغرافیای جهانی احیا کند. شاید نظریه های هانری کربن و تئوری "آسیا در برابر غرب" شایگان را نیز باید در این چهارچوب قرار داد. در نظریه پسامدرنیستی،

انقلاب ایران به نوعی آزادی منجر شد. منظور اما نه آزادی های دمکراتیک بلکه استقلال طلبی، "رهائی از سلطه امپریالیسم"، "رهائی از سلطه خارجی" و احیای اعتماد بنفس انسان جهان سومی ایرانی استقلال طلبی است که مدتها است با رنج حقارت و گم گشتگی ناشی از زندگی در نظامی پیرامونی سر درگریبان بود. میشل فوکو از جمله کسانی است که انقلاب ایران را از منظر پسا مدرنیستی بررسی کرد و حتی در آغاز از حکومت اسلامی دفاع کرد. بسیاری از ایدئولوگ های حکومت اسلامی هم چون رضا داوری نیز انقلاب ایران را از منظر پسا مدرنیستی بررسی کرده اند و آن را یک انقلاب پیروزمند می دانند که به خواست های اصلی خود یعنی کسب اعاده حیثیت مردم این سرزمین، استقلال، خود سروری و هویت یابی بومی دست یافت. "بازگشت به اصل خویشتن" که جلال آل احمد و شریعتی اصلی ترین مروجان آن در پیش از انقلاب بودند، جان کلام این نگاه برای توضیح انقلاب ایران است.

در این نظریه علت آن که نه زن سنتی خانه نشین و نه زن نمیه متجدد غرب گرای دوران پهلوی الگوی مناسب زن ایرانی در دوران انقلاب به شما ر نمی رفتند، را باید در آن جستجو کرد که هیچ یک از این دو الگو به این پروژه یاری نمی رسانند. تنها زنانی که در انقلاب از منظر خود آگاهی انسان پیرامونی شرکت کرده و به گسترش این گفتمان استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی یاری می رسانند، می توانستند الگوی زن مبارز، متشخص و خودباور شناخته شوند "فاطمه فاطمه است" مانیفست چنین درکی از نقش زن است که در میان چپ ها نیز مرضیه اسکویی و جمیله پوپاشای الجزایری نماد آن به شمار می رفتند. من پیش از این در این باره که جنبش های ضد امپریالیستی و ضد استعماری و رهایی بخش و حتی قومی، چگونه به دلیل گفتمان مردانه حاکم بر آنان، بیشتر نوعی رقابت کلام مردانه حاکم بر خود را در برابر کلام مردانه کشورهای سلطه گر و یا گروه های حاکم نمایندگی می کنند، اشاره کرده ام و خطرات آنرا برای جنبش زنان برشمرده ام. فرایندی که معمولا با به حاشیه راندن خواست های زنان و مستحیل کردن آنان در امر "مقدس" رهایی عمومی و ادعای دروغین در گرو بودن رهایی زنان به پیروزی آنان همراه است. در این نگاه تصویر زن ایده آل با انکار هویت جنسیتی او و خلاصه کردن او در هم دوشی با مردان در پیکار همراه می گردد.

۴ در میان ایرانیان من تحلیل های خسرو خاور را از بهترین تحلیل های جامعه شناسی در راستای نگاه چهارم می دانم که انقلاب ایران را از منظر چالش های گذار به مدرنیته در کشورهای پیرامونی می نگرند.

نگاه چهارم جامعه شناسانه به انقلاب ایران که من خود بیشتر از این زاویه می نگرم از نظریه اقتدار وبری برای بررسی انقلاب ایران سود می جوید. از این منظر انقلاب ایران را می توان یک انقلاب پوپولیستی همگانی خواند که گرایشهای گوناگون با انگیزه های و متفاوت در آن شرکت کردند. گروه های گوناگون زنان، طبقه کارگر، تجار، دانشجویان، روحانیت و گروه های انتیک، نیروهای مدرن طبقه متوسط و حاشیه نشینان شهری... هر کدام با انگیزه های متفاوت در این انقلاب شرکت کردند. به این معنی انقلاب پوپولیستی ایران از آغاز اسلامی نبود. انقلابی بود که اقتدار سنتی را در جامعه که نظام پادشاهی وموروئی آن را نمایندگی می کرد به عقب راند. اما نظریه وبر و تجربه نیز نشان داده است برجیدن اقتدار سنتی الزاما به اقتدار عقلانی، مدرن و زمینه ساز رشد برابری زنان و مردان منجر نمی شود. حتی فراتر از آن تجربه فاشیسم نیز نشان میدهد حتی اقتدار مدرن و عقلانی نیز ممکن است در دوره هایی با چالش اقتدار جنبش های کاریزماتیک که به شدت اتوریته گر و پدرسالارانه هستند نیز روبرو شود. در ایران چون زمینه های گفتمان دمکراتیک، مدرن و عقلانی و برابری طلبانه جنسیتی قدرتمند نبود، برجیده شدن اقتدار سنتی با روی کار آمدن اقتدار دمکراتیک، مدرن و عقلانی همراه نمی شود بلکه شاهد گذاری مستقیم به اقتداری کاریزماتیک و به شدت زن ستیز می شویم که انقلاب خود مهمترین زمینه ساز برآمد این گونه اقتدار بود. گرچه بین حضور گرایشات گوناوم اجتماعی با روحانیت این همانی وجود ندارد، اما انقلاب ایران هر چه جلو رفت هژمونی نیروهای دینی در آن گسترده تر و رنگ انقلاب اسلامی آن غلیظ تر شد. امروز با پشت سر گذاشتن تجربه اقتدار سنتی دوره پهلوی و اقتدار کاریزماتیک دوره جمهوری اسلامی، ایران آماده گی گذار به یک اقتدار عقلانی، مدرن و دمکراتیک در چهارچوب جمهوری پارلمانی را یافته است.

حکومت پهلوی نظامی زن ستیز نبود، بلکه نظامی مدافع ساختار پدرسالاری بر جا مانده از گذشته بود که در عین حال در پی اصلاحاتی در حقوق زنان وتعدیل آن بود. جمهوری اسلامی اما حکومتی رسما زن ستیز است که همچون در نظام های فاشیستی، تحقیر زنان در آن بخشی از ایدئولوژی رسمی به شمار می رود. با این همه شرکت زنان در انقلاب ایران و ایستادگی اشان در برابر زن ستیزی چند دهه کنونی و پیامدهای عصر جهانی شدن بیش از هر زمان دیگر به رشد خود آگاهی جنسیتی منجر شده است. امری که زمینه تحولی زن گرایانه و یا "انقلابی زنانه" را در آینده ایران فراهم کرده است.

به نقل از ایران امروز

لینک بخش نخست این مقاله

<http://www.iran-emrooz.net/index.php/think/more/43937>